

در صورتیکه قصد آغاز مطالعه اشعار حافظ را دارید ، و یا بر روی برخی اشخاص و نسخه ها تعصب خاصی دارید ، این نوشته برایتان مفید خواهد بود .

### دیوان های حافظ (۱)

همانطور که در بخش حافظ نیز اشاره شد ، متاسفانه حافظ خود اشعارش را جمع آوری نکرد و حتی ظاهراً علاقه ای نیز به این کار نداشته است . اشعار او پس از درگذشتش توسط برخی جمع آوری شد و در دیوانی به دوستان او تقدیم شد . حافظ همچنین گاه خود در اشعارش تغییراتی میداد که برخی را به خواهش دوستانش انجام میداد در جهت جلوگیری از خشم حکومت و صدمه ای که ممکن بود به او وارد شود . که به نمونه ای از آن اشاره خواهد شد . از طرف دیگر بدیهی است در یک شعر با حفظ همان آهنگ و مفهوم میتوان از واژه ای متعددی استفاده کرد که طبیعتاً شاعر ی چون حافظ همواره بهترین واژه های ممکن را استفاده کرده است . اما این امری مطلق نیست و چه بسا اگر حافظ سالهای بیشتری زندگی میکرد در اشعارش تغییرات دیگری میداد و آنها را زیباتر میساخت . اما آنچه شایسته است به آن احترام گذاشت این است که هیچ فردی جز شخص حافظ نباید به خود این اجازه را بدهد که در اشعار او به عمد دخل و تصرف کند . متاسفانه چون در قدیم نسخه های یک کتاب را با دست رونویسی میکردند ، کاتبان مختلف در این رونویسی نیز دچار خطای طبیعی انسانی میشدند و چه بسا واژه ای را متوجه نمیشده و چیز دیگری مینوشتند . همانطور که گفته شد اشعار حافظ نیز بعد از مرگ او جمع آوری شد . بنا براین وجود اختلاف و اشتباه در اشعار او امری طبیعی است . به همین دلیل برخی کارشناسان و کاوشگران ادبی با سعی بسیار کوشش کردند تا با مقایسه نسخه های مختلف حافظ بجا مانده از روز گاران قدیم این اختلافات و اشکالات را کاهش دهند . در این امر ، آشنایی با روحیه و اخلاق شعری حافظ و نیز آشنایی به اشعار دیگر شاعران بویژه شاعرانی که حافظ در کار خود از آثار آنان استفاده کرده است و نیز تاریخ و شرایط دوران حافظ نقش ویژه ای دارد . و حاصل همه این تلاش ها در راستای این هدف است تا آنچه را که واقعا حافظ سروده است مشخص و معلوم سازد . و نه آنچه را که اگر ما حافظ بودیم ، میسرودیم !

همانطور که بیان شد هیچکس نمیتواند منکر این باشد که در برخی اشعار واژه هایی وجود دارد که شاید در اثر همان عواملی که ذکر شد در شعر ایجاد شده باشد . واژه هایی که در مواردی اگر تغییر داده شوند شعر زیباتر می گردد . در برخی موارد با توجه به سابقه روش سرودن اشعار توسط حافظ ، و سابقه استفاده یا عدم استفاده از واژه هایی این تغییرات به اشعار اضافه شده است مانند این شعر که :

شد چمان در چمن حسن و لطافت لیکن در گلستان وصالش نچریدیم و برفت

که کاملاً مشخص است که حافظ نمیتواند واژه نازیباي چریدن را در شعر بکار برده باشد و این خطا ناشی از رونویسی کاتبی بوده است که آن را مینوشته . به همین دلیل در اکثر نسخه های دیوان حافظ این واژه اصلاح شده است :

شد چمان در چمن حسن و لطافت لیکن در گلستان وصالش نچمیدیم و برفت

برخی کارشناسان گرد آورنده و تصحیح کننده حافظ مانند علامه قزوینی که دیوان او از معتبرترین نسخه ها نیز میباشد . به دلیل آنکه اصل را بر صحیح بودن نسخه های قدیم گذاشته است ( که الزاماً نمیتواند صحیح باشد ) حتی برخی از واژه های را که افراد عادی نیز به نقص آنها گواهی میدهند و به احتمال بسیار در رونویسی توسط کاتب اشتباه شده است را نیز به دلیل آمدن در یک نسخه قدیم ، اصلاح نکرده است .

تقریباً اغلب دیوان های حافظ مقدمه ای دارند که روش کار محقق را بیان کرده است و معمولاً با خواندن آن مقدمه خواننده متقاعد میشود که بهترین و درست ترین نسخه دیوان را در دست دارد . اما در آن به اشتباهات فاحشی نیز بر میخورد . و وقتی خواننده کنجاو تعدادی از دیوان های حافظ را با یکدیگر مقایسه میکنید نتیجه ای جز سردرد نخواهد داشت . خوشبختانه ! عموم مردم اغلب تنها از یک نسخه دیوان حافظ استفاده میکنند و خیلی هم با دقت اشعار را نمیخوانند ( اگر بخوانند که این روزها چنین وقت و علاقه ای را نیز ندارند ! ) . من خود این کار را با هشت نسخه شامل دیوان قزوینی ، برومند ، پژمان بختیاری ، انجوي شیرازی ، سایه ، رفیعی و بالاخره شاملو انجام دادم و نتیجه ای جز سردرد نگرفتم . اما نسخه آقای احمدشاملو از نسخه هایی است که سر و صداهای زیادی به پا کرده است . چرا که بیشترین تغییرات گاهی کلی در آن دیده میشود . حتی اشعار زیادی اضافه و کم شده اند بدون آنکه منبع و سندی برای آن ذکر شود . پنج بیت عربی یک غزل را بکلی حذف کرده اند ! و هر تغییری را که مایل بوده اند در شعر ایجاد کرده اند ! در همان اولین غزل دیوان " یعنی صلاح کار کجا و من خراب کجا " بیت " دلم ز صومه بگرفت و خرقة سالوس " را به صورت زیر در دیوان آقای شاملو میبینیم :

دلم ز صومعه بگرفت و **خلوت ناموس** ؟! که میتواند حساب کار را به دست خواننده آشنا با حافظ بدهد . البته باید اذعان کنم که در مواردی نیز این تغییر بر سلیقه و مذاق من نیز خوشایند بوده است از جمله :

شعر زیبای زیر در نسخی از دیوان حافظ که در اختیار من بود به صورت زیر آمده است :

گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد بسوختیم در این آرزوی خام و نشد

:

به لایه گفت شبی میر مجلس تو شوم شدم به رغبت خویشش کمین غلام و نشد

اما احمد شاملو این شعر را چنین می آورد :

به غمزه گفت شبی میر مجلس تو شوم شدم به مجلس او کمترین غلام و نشد

نمیتوانم بدانم که آیا این تغییر تنها در دیوان اوست یا نه ، اما شخصا صورت آورده شده توسط شاملو را بیشتر دوست دارم .

اما دامنه تغییراتی که آقای شاملو در دیوان حافظ داده اند بسیار گسترده است . حتی به دلیل حذف برخی جنبه های نا زیبایی ادبیات فارسی که متأسفانه حقیقتی است تلخ و زشت در کارنامه ادبیات ما ، حتی در دیوان این ابر شاعر و متفکر ایران زمین یعنی حافظ ، سندیت تاریخی این اثر را نیز مخدوش کرده اند . عجیب است که ایشان بر فردوسی آنچنان تاختند که فردوسی تاریخ را تحریف کرده است حال آنکه فردوسی کاملاً صادقانه آنچه در آن زمان نقل زبان مردم بوده است و در شاهنامه ابومنصوری آمده بود را به نظم آورد . حتی در جایی که مطلبی طولانی را به پایان میبرد خود اظهار میکند که مطلب طولانی و خسته کننده بود و شکر که به پایان آمد اما او خود را موظف میدانسته است تا همه جزئیات را عیناً به نظم در آورد تا در این امر امانت را به درستی رعایت کرده باشد . اما آقای شاملو ترجیح داده اند تا یکی از قسمتهای زشت اما واقعی ادبیات ما را - شاهد بازی - که متأسفانه پس از چیرگی فرهنگ تحمیلی از ترکان آسیای مرکزی ( از نژاد زرد و نه هموطنان اصیل ایرانی آذری زبان ) و از دوران غزنویان به بعد در جامعه ما و به دنبال آن به ادبیات ما راه یافت را نیز از دیوان حافظ پاک کنند ! ( برای اطلاعات بیشتر در این مورد به نوشته گوشه های نازیبایی ادبیات فارسی و نیز نوشته زبان اقوام ایرانی در نوشته های من مراجعه کنید . )

ایشان علاوه بر تغییر در واژه های بسیاری ، غزل هایی را حذف و غزل هایی را نیز اضافه کرده اند ، بدون آنکه مرجع و دلیل این حذف و اضافات را ذکر کنند . از جمله غزل زیر که تنها در دیوان ایشان آمده ( در مقایسه با تنها هشت نسخه از دیوان حافظ که من در اختیار دارم )

|                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| مرغ دل اسیر دام سد حیف      | دل در قفس تو رام شد حیف  |
| اکنون لطف تو عام شد حیف     | لطف تو به بنده بود مخصوص |
| دشمن ز تو دوستکام شد حیف    | کام از لب تو گرفت عیار   |
| او را سگ یار نام شد حیف     | گویند رقیب را سگ یار     |
| بی وصل تو روزگار شام شد حیف | در هجر گذشت عمر حافظ     |

یک مورد از واژه هایی که ایشان تغییر داده اند ( در مقایسه با تنها هشت نسخه از دیوان حافظ که من در اختیار دارم ) در بیت زیر است :

در کلیه دیوان های ذکر شده بجز دیوان آقای شاملو این بیت چنین آمده است :

صوفی شهر بین که چون لقمه شبّه میخورد  
پاردمش دراز باد این حیوان خوش  
علف

آقای شاملو این بیت را بدین صورت آورده اند :

## مفتی شهر بین که چون لقمه شبه میخورد یال و دمش دراز باد این حیوان خوش علف

واژه پاردم به چرمی گفته میشود که در زیر پالان چهارپایان می اندازند و زیر دم یا پس ران او نیز قرار میگیرد . ( فرهنگ معین ) احتمالاً برداشت ایشان آن بوده است که حافظ یال و دم بکار برده است که در رونویسی ها کاتبی آن را به این شکل نوشته . و دیگران شهادت اصلاح آن را نداشته اند و دست به آن نبرده اند . اما ایشان این شهادت را داشته اند . اگر واقعا چنین باشد درود بر شهادت ایشان . از دید من شاید واژه پار دم سنگین تر و زیباتر باشد ، آنهم در شعر حافظ . و نیز ممکن است یال و دم را با واژه دراز و حیوان همخوان تر بدانیم . اما من نه صلاحیت تایید یا رد آن را دارم و نه به اسناد و مدارك معتبر در این رابطه دسترسی دارم و نه تخصص لازم را . و همانطور که گفتم اگر واقعا حافظ واژه های یال و دم را بکار برده باشد و در اثر رونویسی ها به پاردم تغییر یافته و روایت آقای شاملو واقعا درست باشد ، درود بر ایشان . اما هدف من از این چند مثال آنکه دیوان ایشان از همین جنبه ها و موارد بسیار دیگر ، دیوانی جنجال برانگیز است . و انتقادات زیادی بر آن رفته است . به همین دلیل به کسانی که تمایل به مطالعه دیوان حافظ دارند توصیه میکنم اگر از دیوان شاملو استفاده میکنند ، در کنار آن دیوان دیگری را نیز در اختیار داشته باشند و با مقایسه آنها آگاهانه تر مطالعه خود را دنبال کنند .

به نظر من از آنجا که در هر صورت نسخه صد در صد اصیل متعلق به شخص حافظ وجود خارجی ندارد ( حداقل در حال حاضر ) لذا برخی تغییرات در اشعار برای رفع برخی موارد به شرط آنکه کاملا سنجیده و مطابق با سلیقه عمومی حافظ باشد امری است که نمیتوان از آن اجتناب کرد . از طرفی در برخی اشعار حافظ با حفظ موسیقی کلام میتوان با واژه های دیگری نیز همان زیبایی ها را حفظ کرد . چنانکه در خاطرات محمد گلندام <sup>(۱)</sup> آمده است که روزی فردی این شعر حافظ را در حضور او خواند که :

راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست      آنجا جز آنکه جان سپارند چاره نیست

و چند روز دیگر همان شخص این شعر را چنین خواند که :

بحری است بحر عشق که ....

گلندام مینویسد ، چون از حافظ پرسیدم که چرا چیزی نگفتی ؟ حافظ پاسخ داد " چه اشکالی دارد که هر دو باشند ؟ " .

همچنین حافظ شعری میسراید به این شکل :

صوفیان واستندند از گروی می همه رخت      دلخ ما بود که در خانه خمار بماند

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد      قصه ماست که در هر سر بازار بماند

گلندام توضیح میدهد که چگونه پس از تسلط امیر مبارزالدین بر شیراز ، مردم به انتقام سخت گیری های خونبار او ، به او لقب محتسب داده بودند و مینویسد که اگر این بیت به گوش امیر مبارزالدین میرسید جان حافظ قطعا به خطر می افتاد و مینویسد آنقدر به حافظ پا فشاری میکند تا حافظ این بیت را به این شکل تغییر میدهد که :

خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت      قصه ماست که در هر سر بازار بماند

و البته هر دوی این اشعار را مردم به خاطر داشتند .

این شعر اکنون در دیوان های ذکر شده چنین آمده است :

به جز قسمتی که در دیوان شاملو کاملا عجیب مینماید و با رنگ زرد مشخص کرده ام . من نگارش انجوی شیرازی و شاملو را بیشتر ترجیح میدهم . مشاهده میکنید که در نسخه قزوینی و پژمان ، شهامت یا علاقه به این امر را نداشته اند که واژه " این " را در مصرع "جز **دلم کوز** ازل تا به ابد عاشق رفت " در محل خود قرار دهند که به نظر میرسد مشخصا از قلم افتاده است . اما این قسمت یعنی " **از زبان و دل ما بین که در آن کار** " که توسط شاملو در همان بیت " محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد " به مصرع افزوده شده است را من که اصلا درک نمیکنم !

قزوینی :

وانکه این کار ندانست در انکار بماند  
شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند  
دلق ما بود که در خانه خمار بماند  
قصه ماست که در هر سر بازار بماند  
جاودان کس نشنیدم که در کار بماند  
شیوه تو نشدش حاصل و بیمار بماند  
یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
خرقه رهن می و مطرب شدو زنا بماند  
که حدیثش همه جا در در و دیوار بماند  
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند  
اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن  
صوفیان واستدند از گرو می همه رخت  
محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد  
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت  
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگش  
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
داشتم دلقی و صد عیب مرا میپوشید  
بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد  
به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی

فاقد بیت زیر که در نسخه های خانلری ، پژمان ، برمند و شاملو آمده میباشد .  
هر می لعل کز آن دست بلورین ستدم      آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند

خانلری :

وانکه این کار ندانست در انکار بماند  
شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند  
دلق ما بود که در خانه خمار بماند  
قصه ماست که در هر سر بازار بماند

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند  
اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن  
صوفیان واستدند از گرو می همه رخت  
خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت

داشتم دلقی و صد عیب مرا میپوشید  
هر می لعل کز آن دست بلورین ستم  
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت  
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگش  
به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی

خرقه رهن می و مطرب شدو ز نار بماند  
آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند  
جاودان کس نشنیدم که در کار بماند  
یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
شیوه او نشدش حاصل و بیمار بماند  
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

این ابیات حذف شده اند :

بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد  
محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد  
که حدیثش همه جا در در و دیوار بماند  
قصه ماست که در هر سر بازار بماند

انجوی شیرازی :

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند  
اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن  
صوفیان واستندند از گرو می همه رخت  
خرقه پوشان همگی مست گذشتند و گذشت  
داشتم دلقی و صد عیب مرا میپوشید  
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
جز دلم کوز ازل تا به ابد عاشق رفت  
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگش  
بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد  
به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی

وانکه این کار ندانست در انکار بماند  
شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند  
خرقه ماست که در خانه خمار بماند  
قصه ماست که بر هر سر بازار بماند  
خرقه رهن می و مطرب شدو ز نار بماند  
یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
جاودان کس نشنیدم که در این کار بماند  
شیوه او نشدش حاصل و بیمار بماند  
که حدیثش همه جا در در و دیوار بماند  
شد که باز آید و جاوی گرفتار بماند

مصرع اول بیت زیر تغییر کرده است و به صورت خرقه پوشان همگی مست گذشتند و گذشت وارد شده است

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد  
قصه ماست که در هر سر بازار بماند

پژمان بختیاری :

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند  
اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن  
صوفیان واستندند از گرو می همه رخت  
محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد  
داشتم دلقی و صد عیب مرا میپوشید  
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت  
هر می لعل کز آن دست بلورین ستم  
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگش  
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

وانکه این کار ندانست در انکار بماند  
شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند  
دلق ما بود که در خانه خمار بماند  
قصه ماست که در هر سر بازار بماند  
خرقه رهن می و مطرب شدو ز نار بماند  
جاودان کس نشنیدم که در کار بماند  
آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند  
شیوه تو نشدش حاصل و بیمار بماند  
یادگاری که در این گنبد دوار بماند

بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد  
به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی

که حدیثش همه جا بر در و دیوار بماند  
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

توضیح پڑمان در پاورقی در مورد بیت چهارم :

در نسخ قدیمی خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت و این به نظر من بهتر و پر مغز تر است زیرا که محتسب خود مامور اجرای اوامر شریعی شیخ است و باید از فسق جلوگیری کند پس چگونه شیخ شد و کدام فسق را از یاد برد.

ادیب برومند :

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند  
اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن  
صوفیان واستندند از گرو می همه رخت  
**خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت**  
**هر می لعل کز آن دست بلورین ستم**  
**جز دلم کوز ازل تا به ابد عاشق اوست**  
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
داشتم دلّقی و صد عیب مرا میپوشید  
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگش  
بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد  
به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی

وانکه این کار ندانست در انکار بماند  
شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند  
دلّقی ما بود که در خانه خمار بماند  
قصه ماست که بر هر سر بازار بماند  
**آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند**  
جاودان کس نشنیدم که در این کار بماند  
یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
خرقه رهن می و مطرب شدو ز نار بماند  
شیوه او نشدش حاصل و بیمار بماند  
که حدیثش همه جا بر در و دیوار بماند  
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

شاملو :

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند  
جز **دلم کوز ازل** تا به ابد عاشق رفت  
اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن  
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر  
محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد  
**خرقه پوشان همگی مست گذشتند و گذشت**  
صوفیان واستندند از گرو می همه رخت  
داشتم دلّقی و صد عیب مرا میپوشید  
**هر می لعل کز آن دست بلورین ستم**  
گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگش  
بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد  
به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی

وانکه این کار ندانست در انکار بماند  
جاودان کس نشنیدم که در این کار بماند  
شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند  
یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
**از زبان و دل ما بین که در آن کار بماند**  
قصه ماست که بر هر سر بازار بماند  
**خرقه ماست** که در خانه خمار بماند  
خرقه رهن می و مطرب شدو ز نار بماند  
**آب حسرت شد و در چشم گه بار بماند**  
شیوه آن نشدش حاصل و بیمار بماند  
که حدیثش همه جا بر در و دیوار بماند  
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

قسمت زرد رنگ شده تنها در نسخه شاملو آمده است ( از میان هشت دیوان در دسترس من )

نمونه ای دیگر :

نسخه قزوینی و پڑمان : و با چند جابجایی در ترتیب اشعار

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع  
روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست  
رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد  
گر کمیت اشک گلگونم نبودي گرم رو  
در میان آب و آتش همچنان سر گرم تست  
در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست  
بی جمال عالم آرای تو روزم چون شبست  
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت  
همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدار تو  
سرفرازم کن شبی از وصل خود ای نازنین  
آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت

خانلری :

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع  
بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع  
همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع  
کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع  
این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع  
ور نه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع  
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع  
تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع  
چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع  
تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع  
آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع  
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت  
رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد  
گر کمیت اشک گلگونم نبودي گرم رو  
در میان آب و آتش همچنان سر گرم تست  
بی جمال عالم آرای تو روزم چون شبست  
سرفرازم کن شبی از وصل خود **گردن گشا**  
همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدار تو  
در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست  
آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت

بیت زیر حذف شده است :

روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست

بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع

سایه:

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع  
روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست  
رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد  
گر کمیت اشک گلگونم نبودي گرم رو  
بی جمال عالم آرای تو روزم چون شبست  
در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست  
در میان آب و آتش همچنان سر گرم تست  
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت  
سرفرازم کن شبی از وصل خود **گردن گشای**  
همچو صبحم یک نفس باقیست **بی** دیدار تو  
آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت

رفیعی:

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع  
بس که **سیل آتشین از دیده میرانم** چو شمع  
همچنان در آتش **عشق** تو سوزانم چو شمع  
کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع  
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع  
ور نه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع  
این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع  
تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع  
تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع  
چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع  
آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع  
روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست  
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت  
رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد  
گر کمیت اشک گلگونم نبودي گرم رو  
در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست  
بی جمال عالم آرای تو روزم چون شبست  
سرفرازم کن شبی از وصل خود **گردن گشا**  
در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست  
همچو صبحم يك نفس باقیست با دیدار تو  
آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت

انجوي شیرازی :

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع  
بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع  
تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع  
همچنان در آتش مهر تو **خندانم** چو شمع  
کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع  
این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع  
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع  
تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع  
ور نه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع  
چهره بنما دلبرا تا جان برافشانم چو شمع  
آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع  
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت  
بی جمال عالم آرای تو روزم چون شبست  
رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد  
گر کمیت اشک گلگونم نبودي گرم رو  
روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست  
در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست  
در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست  
سرفرازم کن شبی از وصل خود ای نازنین  
همچو صبحم يك نفس باقیست با دیدار تو

بیت زیر حذف شده است :

آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت  
آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

شاملو:

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع  
بس که **سیل آتشین از دیده می رانم** چو شمع  
کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع  
تا در آب و آتش **هجرت** گدازانم چو شمع  
همچنان در آتش **عشق** تو **خندانم** چو شمع  
این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع  
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع  
تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع  
ور نه از **آهی** جهانی را بسوزانم چو شمع  
چهره بنما **تا به پایت** جان برافشانم چو شمع  
آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع  
**شبروم** ، خوابم نمی آید به چشم غم پرست  
گر کمیت اشک گلگونم نبودي گرم رو  
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت  
رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد  
در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست  
بی جمال عالم آرای تو روزم چون شبست  
سرفرازم کن شبی از وصل **خویش ای ماهروی**  
در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست  
همچو **شمعم** يك نفس باقیست **تا دیدار صبح**  
آتش مهر ترا حافظ **به جان** در سر گرفت

و در پایان غزل زیر که در قزوینی و پژمان آمده را با نسخه شاملو مقایسه کنید :

|   |  |
|---|--|
| سلسبیلت کرده جان و دل سبیل<br>همچو مورانند گرد سلسبیل<br>همچو من افتاده دارد صد قتیل<br>سرد کن زانسان که کردی بر خلیل<br>گرچه دارد او جمالی بس جمیل<br>دست ما کوتاه و خرما بر نخیل<br>همچو مور افتاده شد در پای فیل<br>باد و هر چیزی که باشد زین قبیل | ای رخت چون خلد و نعلت سلسبیل<br>سبز پوشان خطت بر گرد لب<br>ناوک چشم تو در هر گوشه ای<br>یارب این آتش که در جان من است<br>من نمی یابم مجال ای دوستان<br>پای ما لنگست و منزل بس دراز<br>حافظ از سر پنجه عشق نگار<br>شاه عالم را بقا و عز و ناز |
|---|--|

و همین غزل! در روایت شاملو :

|  |   |
|--|---|
| آب چشم اندر رهش کردم سبیل<br>یا مننه پای اندر این ره بی دلیل<br>یا فرو بر جامه تقوا به نیل<br>یا بر آتش خوش گذر کن چون خلیل<br>آنکه کشتی راند بر خود قتیل<br>دست ما کوتاه و خرما بر نخیل<br>ور نه دعوی نیست غیر از قال و قیل | رهروان را عشق بس باشد دلیل<br>پا مننه باخود که مقصد گم کنی<br>یا مکش بر چهره نیل عاشقی<br>آتش عشق بتان بر خود مزین<br>موج اشک ما کی آرد در حساب<br>پای ما لنگست و منزل بس دراز<br>حافظا گر معنی داری بیار |
|--|---|

این تنها سه غزل بود از هشت دیوان معروف ، حال ببینید در دیوان های حافظ چه خبر است ! به امید روزی که کارشناسان و حافظ شناسان در زیر یک سقف جمع گردند و حتی پس از سالها بحث و جدل ، نسخه ای واحد از دیوان این ابر شاعر و متفکر ایران زمین تهیه شود .

من شخصا واژه مقراض ( قیچی ) را در این شعر " رشته صبرم به مقراض غمت ببریده شد " را دوست ندارم و در دلم چنین میخوانم :

رشته صبرم به شمشیر غمت بگسسته شد

اما آیا من مجاز هستم تا این واژه ها را اگر واقعا خود حافظ در شعرش جایی داده باشد به سلیقه خود تغییر دهم؟! و نام آن را دیوان حافظ بگذارم . اما میتوانم عین شعری را که شواهد مستند دال بر سروده شدن توسط حافظ ، پشتیبان آن باشد را آورده ، اما در زیر نویس و پاورقی نظر خود را نیز عنوان کنم . آنهم اگر قطعی بودن شعر مورد تردید باشد که در غیر این صورت خود شاید نوعی بی احترامی به شاعر تلقی گردد .

**مظفر شریعتی**

مرداد ۸۳ در تکمیل پاسخ به پرسش و درخواست همسر از دست رفته ام  
با اندکی تغییر فروردین ۱۳۸۶

[www.shariaty.com](http://www.shariaty.com)

---

۱- دیوان به معنی دفتر خانه و نیز به معنی دفتر شعر میباشد . در عربی نیز دیوان گفته میشود . و جمع عربی آن دواوین میباشد .

۲- حافظ ناشنیده پند ایرج یزشکزاد نشر قطره

نسخه های استفاده شده دیوان حافظ :

- ۱- قزوینی - غنی چاپ ششم ۱۳۳۷۷ انتشارات اساطیر
- ۲- خانلری چاپ سوم با آخرین تصحیح انتشارات خوارزمی ۱۳۶۲
- ۳- پژمان بختیاری چاپ هشتم ۱۳۶۱ انتشارات سپهر
- ۴- محمد رفیعی چاپ اول ۱۳۷۲ انتشارات ستارگان
- ۵- شاملو چاپ ۱۳۸۴ انتشارات مروارید
- ۶- ادیب برومند چاپ اول ۱۳۶۷ انتشارات پازنگ
- ۷- سایه چاپ سوم ۱۳۷۴ نشر کارنامه
- ۸- انجوی شیرازی چاپ پنجم ۱۳۸۵ انتشارات جاویدان